

## کتزیاس؛

### پزشک و مورخ یونانی دربار هخامنشیان

فاضل دانیالی\*

#### زندگانی کتزیاس و ورود وی به دربار ایران

کتزیاس پزشکی نامی و از خویشان بقراط، بنیان گذار طب علمی بوده وی در کنیدوس واقع در جنوب باختری آسیای صغیر دیده به جهان گشود.<sup>۱</sup> پدر و نیای او هر دو پزشک بودند و کتزیاس نیز در مدرسه‌ی درخشان پزشکی کنیدوس قدم در راه فراگرفتن پزشکی نهاد<sup>۲</sup> به مدت ۱۷ سال از ۴۱۵ تا ۳۹۸ ق. م در دربار داریوش دوم به عنوان پزشک پروشات و شخص اردشیر دوم مشغول بود<sup>۳</sup> و در دربار هخامنشیان مقام پزشک سالاری را یافت و تا سال ۳۹۸ ق. م در ایران ماند. ولی نباید تصور کنیم که کتزیاس بیدرتنگ وارد دربار هخامنشیان شده.<sup>۴</sup> دیودور می گوید که کتزیاس در زمان جنگ کوروش با اردشیر دوم مشغول به خدمت بوده و اسیر شده و به خاطر مهارتی که در فن پزشکی داشته به شاه ایران نزدیک شده ولی چنین نیست که کتزیاس در لشکرکشی کوروش کوچک علیه اردشیر دوم شرکت جسته باشد. گزنفون که اطلاعات کاملی از آن لشکرکشی دارد و خود در آن شرکت داشته متذکر می گردد که کتزیاس هم در آن زمان در دربار اردشیر دوم بوده به ظن غالب ممکن است کتزیاس توسط تیسافرون ساتراپ هخامنشی به هنگام جنگ با کاریا که مجاور کنید بوده علیه آمورگ اسیر شده باشد.

---

\* دانشجوی فوق لیسانس ایران باستان، دانشگاه شهید بهشتی

۱- دیاکونوف، تاریخ ماد: ۸- ۲۴.

۲- تاریخ علم، سارتون. ت احمد آرام، ص ۳۵۱.

۳- خدایان، اردشیر، هخامنشی ها، ص ۳۳۳.

۴- دیاکونوف، همان، ص ۲۵.

کنزیاس هواخواه اسپارت بوده و بالطبع ممکن است ناچار کنید را که تا سال ۴۱۳ ق.م تحت نظارت آتنیها بود ترک گفته باشد و بدین سبب وارد خدمت آمورگ شده باشد. آمورگ را اسپارتیان گرفتند و در سال ۴۱۲ ق.م به تیسافرن تسلیم نمودند.<sup>۱</sup> حامی و ارباب بزرگ کنزیاس پروشات ملکه داریوش بود که تا مدتی به عنوان ملکه مادر بسیار مقتدر باقی ماند. کنزیاس در جنگ کوناکسا در سال ۴۰۱ به کمک اردشیر شتافت<sup>۲</sup> و حتی گزنفون نقل می کند که جراحت اردشیر دوم را در ناحیه سینه معالجه کرده است. کمی پس از آن بعنوان سفارت وی را نزد فرماندار قبرس فرستادند. از قبرس دیگر به ایران بازنگشت و به زادگاه خود کنیدوس که به قبرس نزدیک بود رفت و در همین جا است که کتاب خود را نوشته و محتمل است که سالهای آخر عمر خود را در آنجا گذرانده باشد که این خود دال بر آن است که پادشاه هخامنشی گاه برای مذاکره با یونانیان از وجود کنزیاس استفاده کرده است.<sup>۳</sup>

## آثار وی و نقدی بر آنها

دیاکونوف می گوید در سال ۳۹۸ ق.م از طرف شاه به مأموریتی به اسپارت رفته بود پس از آن به میهن خویش بازگشت و به کار نویسندگی اشتغال ورزید. مشهورترین تألیفات وی یکی پرسیکا (تاریخ پارس - ایران) و دیگر شرح مختصری درباره‌ی هندوستان به نام ایندیکا می باشد.<sup>۴</sup> که البته هیچ یک به طور کامل به دست ما نرسیده اند. قسمتهایی از این کتابها بوسیله دیودوروس سیسلی و نیکولاس دمشقی و دیگران برای ما محفوظ ماند. ولی قسمت عمده‌ی آن به دست فوتیوس از روحانیون مسیحی قرن اول میلادی به دست ما سپرده است. پرسیکای کنزیاس در ۲۳ کتاب به نگارش درآمده است، شش کتاب اول پرسیکا که مخصوص به تاریخ آشور است کمابیش بوسیله دیودوروس سیسلی محفوظ مانده. گزارش شکست آستیاگ پادشاه ماد در سال ۵۴۹ به دست کوروش و آغاز تسلط ایرانیان را نیکولاس دمشقی نگاه داشته است باقی تاریخ ایران را تا سال ۳۹۸ فوتیوس خلاصه کرده و این مؤلف را با

۱- دیاکونوف، تاریخ ماد، ت: کریم کشاورز، تهران، انتشارات پیام، چاپ دوم، ۲۵۳۷، ص ۴۲۲.

۲- جورج سارتون، تاریخ علم، ت احمد آرام، انتشارات فرانکلین، ۱۳۴۶، ص ۳۴۸.

۳- سارتون، همان، ۳۴۸.

۴- دیاکونوف، همان، ص ۲۴.

هرودوت در معرض انتقاد قرار داده است.<sup>۱</sup> به گفته خود کتزیاس وی در تألیف کتاب پرسیکا از سالنامه های رسمی ایرانی استفاده کرده است.<sup>۲</sup> مورخ مذکور گوید که در موقع اقامت خود در دربار شوش علاوه بر تحقیقاتی که میکرد به مدارک دولتی دسترسی داشت یونانیان به این مدارک خزانه شاهی بازیلمای دیفترای یعنی دفاتر شاهی می گویند.<sup>۳</sup>

در مورد ایندیکا از مشاهدات شخصی خویش و اطلاعات کسانی که خود ناظر وقایع بوده اند بهره گرفته با وجود چنین ادعایی آنچه که از نوشته های کتزیاس برجای مانده است به خوبی نشان می دهند که گفته کتزیاس در مورد منابع خویش به دور از حقیقت است. و این نکته را در عصر ما به آسانی می توان ثابت کرد. نخست اینکه کتزیاس مسلماً به زبانهای شرقی چندان آشنا نبوده و در هر حال خطوط شرقی را نمی دانسته و بالتیجه به هیچوجه قادر به خواندن سالنامه های سلطنتی نبوده از مدارک بسیار چنین برمی آید که در پایان قرن پنجم ق.م در شوش و استخر عده کثیری یونانی در پیرامون دربار شاهان ایران اقامت داشتند و بدین سبب یک پزشک یونانی می توانست سالها در آنجا زندگی کند و زبان پارسی را به همان اندازه که برای ادای مقصود به خدمتکاران و بیماران ضرورت داشته بداند نه بیشتر. یکی از مواردی که چنین ادعایی را به اثبات می رساند گفته او در مورد کتیبه بیستون داریوش اول ۴۸۶-۵۲۲ ق.م است، کتزیاس آن را متعلق به سمیرامیس ملکه آشور می داند و می گوید قسمت پایین کوه را صاف کرده و تصویر خویش را بر آن منقوش کرده و صد نیزه دار در کنار خویش قرار داده و با حروف سریانی (مقصودش خط میخی) چنین نوشته است: «سمیرامیس محمولات چارپایان باری را که به دنبال وی می آمدند در جلگه فروافکند و بر آن صعود کرد و به قله رسید»<sup>۴</sup>

مسلم به نظر می رسد که کتزیاس این نوشته را نخوانده، محتملاً زمانی از شاهراه کنار صخره‌ی مزبور عبور می کرده است و اشکالی را دیده که از پایین به دشواری تشخیص داده می شده و باقی ثمره نیروی تصور وی است که بعدها به کار افتاد. ولی اگر کتزیاس با مدارک

۱- سارتون، همان، ص ۳۴۸.

۲- دیاکونوف، همان، ص ۲۴.

۳- خدادادیان، اردشیر، هخامنشی ها، تهران، انتشارات به دید، چاپ اول، ۱۳۷۸، ص ۳۳۳.

۴- دیاکونوف، همان، صص ۸- ۲۴.

بایگانی پادشاهی آشنا می بود محال بود از مضمون سنگ نبشته ها بی اطلاع باشد. زیرا که به درستی معلوم است که رونوشتهایی از متن سنگ نبشته ها به زبانهای آرامی و پارسی (و ظاهراً به دیگر زبانهای رسمی کشور) در تمام بایگانی های دولتی مضبوط بوده است. این نیز نشان می دهد که احتمالاً داستان به یاری حافظه نوشته شده است و کنزیاس جریان تدریجی وقایع را می دانسته است و باقی را پس از گذشت زمان و بازگشت به میهن نوشته است هر آنچه در گذر ایام به فراموشی سپرده بود به شکلی که اکنون در نوشته های او دیده می شود بازسازی کرده است. و در گفته های کنزیاس اینگونه موارد نادر نیست.<sup>۱</sup> شواهد نشان می دهد که ادعاهای مورخین دال بر اینکه کنزیاس با زبانهای شرقی آشنا نبوده و نیز به سالنامه های رسمی سلطنتی دسترسی نداشته ادعاهایی بی پایه و اساس است. دلیل این مدعا نیز بسیار بدیعی به نظر می رسد. در مورد اینکه وی به زبان های شرقی آشنایی نداشته باید گفت وی به مدت ۱۷ سال در دربار ایران سمت پزشکی داشته حتی به مقام پزشک سالاری دست یافته است از این رو برای فردی که آن قدر ذکاوت داشته که به این منصب دست یازد، زندگی ۱۷ ساله در دربار ایران زمانی طولانی است که براحتی او را بر زبان های شرقی مسلط سازد. در مورد ادعای دیگر مبنی بر دسترسی نداشتن وی به سالنامه های رسمی سلطنتی باید گفت چگونه فردی که در دربار ایران از حمایت شخص ذی نفوذی چون ملکه ی مادر (پروشات) برخوردار بوده امکان دسترسی بر اسناد مذکور را نداشته است بعلاوه در تواریخ خوانده ایم که وی بارها به عنوان نماینده ی ایران در مذاکرات رسمی با یونان حضور داشته است. این هم دلیل دیگری است بر نفوذ سیاسی وی در دربار که احتمال عدم دسترسی او به سالنامه های رسمی سلطنتی را منتفی می سازد. اسناد رسمی از خیلی قدیم به عنوان مأخذ تاریخ تلقی شده است چنانکه کنزیاس مورخ یونانی که چند سالی در دربار هخامنشیها پزشک بوده است در آنچه مراجع به آنها نوشته است به بعضی اسناد رسمی نظر داشته است.<sup>۲</sup> اما چون اثر وی باقی نیست نمی توان دانست تا چه حد از این اسناد انتقاد کرده است. با عنایت به اینکه گفته های کنزیاس در مورد کتیبه ی بیستون برخلاف آن چیزی است که هرودوت مدعی است می توان دلیل این مغایرت

۱- دیاکونوف، ص ۸- ۲۴.

۲- زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ در ترازو، تهران، انتشارات امیرکبیر، ص ۱۴۶.

گفتارها را در غرض ورزی های کتزیاس نسبت به هرودوت دانست که این مغایرت ریشه های سیاسی نیز دارد. هرودوت طرفدار آتن بود کتزیاس حامی اسپارت ولی آیا این گونه اغراض شخصی آن قدر مهم بوده است که کتزیاس حقایق تاریخی را دیگرگون جلوه دهد. برعکس مصداق فوق را هم البته می توان دید مثلاً هنگامی که هرودوت مطالبی را به صورت ناقص بیان می کند گاه نوشته های کتزیاس مفصل تر است و به واقعیت نزدیک تر. نمونه ای این امر را می توان در ماجرای شکست آستیگ به دست کوروش دید. اغراق کنایه آمیز دیاکونوف از مقایسه ای بین کتزیاس و هرودوت را که می گوید اگر هرودوت چیزی را سیاه می نامید کتزیاس آن را سفید می نامید یا بالعکس. نیز اشاره ای مستقیمی به همین مدعاست.

ولی بر این زمینه اصلی معلوماتی را که خود در مدت اقامت طولانی در ایران کسب کرده نیز افزوده است. می توان چنان فرض کرد که آن داستانها را شاه یا دستیاران وی یا ملکه پروشات و خانمهای همنشین با وی برای او نقل کرده اند با وجود این اغلب آنها چیزی به جز گفتگوهای بین اشخاص نیست.

به هر حال پرسیکا را باید رمانی تاریخی و پر از گزافه و تفسیرهای نادرست در مورد دربار هخامنشی در قرن ۵ ق.م تلقی و به علت فقدان مدارک مستند دیگر به اخبار سیاسی آن به دیده شک نگریست و با وسواس به آن استناد کرد. اثر وی به اندازه ای فاقد جنبه انتقادی است که او را نه پدر تاریخ بلکه پدر داستانهای تاریخی باید نامید که البته چندان خوب هم نیست. با وجود این باید دانست که هر جا اسناد و مدارک و مصالح خالص تری در دست نباشد باید از داستانهای تاریخی هر چه بیشتر استفاده شود.<sup>۱</sup> اثر وی مطالب زیادی درباره ی زندگانی اجتماعی و سیاسی امپراتوری هخامنشیان در اختیار ما قرار می دهد.<sup>۲</sup>

وی خبانتها و کارهای ناروایی به پادشاهان و بزرگان ایران نسبت می دهد که امکان نداشته در نوشته ای ایرانی خوانده باشد. اسناد کهن بابلی، مصری نشان می دهد که کتزیاس همواره اخبار را جعل می کرده است و از این جهت به هیچ یک از سخنان وی اعتماد نمی توان کرد تنها وقتی که به حوادث نیمه دوم قرن پنجم و آغاز قرن چهارم می رسیم، مقداری مطالب

۱- سارتون، همان، ص ۳۵۰.

۲- داندامایف، محمد، *ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی*، ترجمه روحی ارباب، تهران، انتشارات علمی و

فرهنگی، ۱۳۸۱، ص ۱۰.

تقریباً واقعی در نوشته های او می یابیم. یکی از کارهای او آن است که نام قهرمانان افسانه های کهن خود را و نام پادشاهان باستانی اقوام را، از روی نام کسانی که در زمان خود او می زیستند ساخته است.<sup>۱</sup> توصیف کتزیاس از هندوستان افسانه آمیزتر از آن است که درباره ی ایران گفته است، لافل چند سال در ایران زیسته بود، ولی هرگز به هندوستان نرفته است و داستانهای وی هندوستان را از دریچه چشم ایرانیان نشان می دهد. وی هرگز به هند سفر نکرده و هند را ندیده و آنچه نوشته از گفته های ایرانیان آن زمان و مردمان سرحدی هند است<sup>۲</sup> و اشخاصی مانند ارسطو، آریان، استرابون، لویسن نوشته های او را سخت انتقاد کرده اند.<sup>۳</sup> باوجود این کتاب ایندیکا از آن جهت اهمیت دارد که تا مدت درازی مهمترین منبع اطلاع راجع به هندوستان در باختر زمین بوده است.<sup>۴</sup> باید با نظر لوکیان، حکیم که ولتر عهد باستان بوده دمساز شد که دربار کتزیاس چنین می گوید، کتسیاس از مردم کنید است و درباره ی سرزمین هندوان و آنچه در آنجا وجود دارد چیزهایی نوشته که نه خود دیده و نه از کسی شنیده است.<sup>۵</sup> سومین کتاب او درباره ی رودها چهارمین اثرش درباره ی کوهها و کتاب پنجم او درباره ی دریانوردی به دور آسیاست.<sup>۶</sup>

نظر بی بر بیان و چند مورخ دیگر در مورد منابع مورخان یونانی با تکیه بر کتزیاس یکی از مهمترین ویژگی های تاریخ هخامنشی آن است که پارس ها برخلاف اکثر اقوام جهانگشای هیچگونه گواهی مکتوب، به مفهوم داستانی آن از خود باقی نگذاشته اند. این نکته کاملاً قابل تذکر است که برخلاف مثلاً پادشاهان آشور، شاهان بزرگ فرمان به نوشتن سالنامه ها نداده اند تا در آنها شرح عملیات قهرمانی خود در میدان های جنگ یا در صحنه های شکار را ثبت و ضبط کنند. ما هیچ شرح وقایع روزانه و زمان بندی شده ای را که یک منشی وقایع

۱- شهبازی، شاپور، کوروش بزرگ، تهران، انتشارات دانشگاه پهلوی، ۱۳۴۹، ص ۱۴-۱۳.

۲- سارتون، همان، ص ۳۵۰.

۳- بیرنیا، حسن، ایران باستان، تهران، انتشارات دنیای کتاب، ج ۱، ص ۷۳.

۴- سارتون، همان، ص ۳۵۰.

۵- دیاکونوف، همان، ص ۲۸.

۶- خدادادیان، همان، ص ۳۳۳.

نگار دربار به امر شاهان بزرگ تنظیم کرده باشد. از این عصر نداریم. البته بنا به نوشته دیودور کتزیاس که طبیب یونانی دربار اردشیر دوم و مؤلف پرسیکا است بر خود می‌بالیده است که به پارشمن‌ها یا برپوست نوشته‌ای پادشاهی (دفاتر شاهی) که براساس برخی رسوم درباری پارس‌ها در آنها رویدادهای گذشته را ثبت می‌کرده‌اند دسترسی داشته‌است. لیکن ما از این بایگانی‌های تاریخی پارس به استثنای یک سند متأخر و مشکوک که اسکندر را مسئول نابود کردن آن بایگانی‌ها معرفی می‌کند هیچگونه گواهی و شاهد دیگری به دست نیاورده‌ایم. بنابراین مطلب بسیار و حتی بی‌نهایت محتمل که کتزیاس لااقل در پرسیکاهای خود نیز چنانکه در خلاصه شده‌های فوتیوس بیان شده‌است بر گواهی‌های شفاهی تکیه کرده‌است بنابراین نمی‌توان سنت شفاهی را در ممالک خاورمیانه کم‌اهمیت شمرد. پارس‌ها خود از طریق کلام و به‌طور شفاهی به شکل آوازاها و خطابه‌ها از طریق مغ‌ها که نگهبانان راستی بودند نسل به نسل منش پادشاهان و یادگارهای پهلوانان اسطوره‌ای خویش را که جوانان به پیروی از ایشان برمی‌خاستند و به آیندگان منتقل می‌کردند.

پارسیان، تاریخ خود را نه در زمان تاریخ بلکه در زمان ساکن و بی‌نهایت پادشاه به ثبت رسانده‌اند به این ترتیب شاهان بزرگ و پارس‌ها امر نظارت بر خاطره تاریخی خویش را به دیگران واگذاشته‌اند و نتیجه‌ای که از این وضعیت به کلی تازه حاصل شده‌است، این است که تاریخ هخامنشیان را ناگزیر می‌بایستی از طریق نوشته‌های رعایا یا دشمنان آنها ساخت و پرداخت و اقتداری که تاریخ نویسان یونانی در طول سده‌ها از این راه نصیب خویش کرده‌اند، ناشی از همین واقعیت است.<sup>۱</sup>

کتزیاس خود می‌گوید مطالب کتاب تاریخش از روی دفترهای پوستی سلطنتی برداشته شده که بنا بر رسم ایرانیان وقایع و حوادث ازمنه قدیم در آنها ضبط می‌شده‌است از روی چنین اسنادی او کتاب خود را به زبان یونانی گردآورده‌است.<sup>۲</sup>

به گزارش دیودوروس کتزیاس مدعی استفاده از پوست‌نشته‌های سلطنتی هخامنشیان شده بود اما از قراین این گونه برمی‌آید که ادعای وی تنها می‌تواند دربرگیرنده‌ی روایت

۱- پی‌یر بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ت، دکتر مهدی سمسار، تهران، انتشارات زریاب، چاپ سوم، ۱۳۷۹،

ص ۵۲-۴۹.

۲- سامی، علمی، تمدن هخامنشی، ۱۳۴۱، ج ۱، ص ۱۵۲.

کتزیاس از دوران پیش از تاریخ ایران باشد و تازه به نظر هرودوت احتمالاً این پوست نبشته‌ها تنها شامل اشعار رزمی و فاقد ارزش تاریخی بوده است.

وی سنت قدیمی و اشرافی کشف حقایق تاریخی به خاطر خود حقیقت را که به طرق مختلف توسط هرودوت توسیدیدس و گزنفون پی گرفته شد، تنها به بهای شمع ناشی از ارایه‌ی جعلیات زیر پا گذاشت.

کتزیاس می‌توانست منبع با ارزشی برای تاریخ ایران در نیمه دوم قرن پنجم باشد اما شرح وی از حوادث سالهای ۴۸۰ و ۴۷۹ آن چنان گزافه است که کمتر مورد استفاده نویسندگان بعدی قرار گرفت.<sup>۱</sup>

### علل تاریخ نویسی کتزیاس

وی ظاهراً قصد نداشته (و احتمالاً قادر هم نبوده) در دربار ایران یادداشتهایی بکند و علی‌الظاهر فکر نوشتن تاریخ آشور و ماد و پارس پس از بازگشت به میهن و به احتمال قوی، تحت تأثیر افتخاری که در نتیجه تألیف تاریخ نصیب هرودوت شده بود، قبلاً از آن اطلاع نداشت. در او پیدا شد و تألیف خویش را هم برضد هرودوت نوشت.

از آنجا که هرودوت طرفدار آتن بود و کتزیاس طرفدار اسپارت، نوشته‌هایش را به عنوان مخالفت هرودوت دقیقاً به صورت عکس هرودوت نوشت و نوشته‌های او با نوشته‌های هرودوت دارای تفاوت بسیار زیاد است و اگر هرودوت چیزی را سیاه نامیده او سفیدش بخواند و بالعکس. و آنجا که حافظه اش یاری نکرده یا بالکل از وقایع بی اطلاع بوده (زیرا که یادداشت نکرده بود) با کمال بی بندوباری از خود مطلب جعل کرده است. کتزیاس بخصوص در مواردی که نامهایی بر وی مجهول بوده یا از یاد برده بود اسامی دیگری را از محیط نزدیک خویش به جای آنها می‌نهاد در نتیجه در جهان باستان دو تاریخ آسیا که از هیچ جهت همانند نبودند پدید آمد می‌بایست یکی از دو مورخ کاذب اعلام شود. علم کنونی به نحوی غیرقابل انکار ثابت کرده که هرودوت کاذب نبوده است. با این همه نمی‌توان بطور کلی نوشته‌های کتزیاس را در مورد تاریخ ماد و پارس نادیده گرفت چرا که او خواه ناخواه هفده سال در

۱- چارلز میگنت، لشکرکشی خشایارشا به یونان، ترجمه، خشایار بهاری، تهران، نشر کارنگ، ۱۳۷۸، صص ۶-.



دربار حضور داشته و در پاره ای موارد به حوادثی اشاره می کند که ممکن نیست از خود جعل کرده باشد.

گذشته از این او در رقابت با هرودوت تاریخ ماد و پارس را مطابق با روایات دیگر آورده است و اگر نوشته های او را در کنار دیگر اسناد و مدارک همچون کتابهای هرودوت و گزنفون مورد استفاده قرار دهیم می تواند پرتویی بر زوایای تاریک تاریخ ماد و پارس افکند.<sup>۱</sup> دو ویژگی برجسته تاریخنگاری کتزیاس یکی عشق و علاقه شدید او به اسپارت و سرداران آن همچون لئونیداس و کل آرخ دوم میل مفرط به اینکه در تاریخ خود حکایات افسانه آمیز و حزن آور داخل کند چنانکه نثارخوس دریاسالار اسکندر روایت می کند، آن پادشاه بسیار فریفته داستانهای مربوط به سمیرامیس و کوروش بوده است. نیروی تخیل مردان کار به اساطیر و افسانه ها بیش از گزارشهای علمی تحریک می شود بسیار محتمل است که نوشته های هرودوت در نظر آن پادشاه بزرگ بسیار عالمانه جلوه می کرده ولی کتیاس بیشتر توجه او را جلب می کرده است. به این ترتیب باید گفت که کتزیاس نیز در لشکرکشی اسکندر به آسیا سهمی داشته است. با وجود این شخصیت وی از چندین لحاظ قابل توجه است و با کمک او بوده است که ما دریافته ایم که علی رغم وجود اختلاف و دشمنی میان ایران و یونان این دو کشور کاملاً از یکدیگر جدا نمانده اند. در مورد ایران و هند نیز چنین بوده است مردم هر یک از کشورها به کشور دیگر آمادوشد می کرده اند.<sup>۲</sup>

با این حال مطالبی را که کتزیاس درباره ی حوادث قرن ۶ ق.م نوشته حائز اهمیت است زیرا در کتیبه های میخی و تاریخ هرودوت کمتر از آنها بحث شده است. گذشته از این مطالبی را که درباره ی جنگ آستیگ آخرین شاه ماد با کوروش نوشته است تا اندازه ای با واقعیت تطبیق می کند دلیل بر این قسمت مطالبی است که در منابع بابلی آمده است. و از آنجایی که نوشته های هرودوت نیز خالی از اشکال نیست باز نمی توان به نوشته های کتزیاس بی توجهی کرد چرا که وی مدتی مدید در ایران زندگی کرد و با بسیاری از پارسیان و مادها آشنا بود و روایات و افسانه ها و بگویمگوهای فراوانی شنید و گاهی در میان مطالب بی ارزش که نقل می کند یک واقعه و یا یک نام و یا روایتی یافت می شود که محال است خود او جعل کرده باشد.

۱- پیرنیا، همان، ص ۷۳.

۲- سارتون، همان، ص ۳۴۸.

## منابع و مأخذ

- ۱- دیاکونوف، تاریخ ماد. ت: کریم کشاورز، تهران، انتشارات پایم، چاپ دوم، ۲۵۳۷.
- ۲- جورج سارتون، تاریخ علم، ت: احمد آرام، انتشارات فرانکلین، ۱۳۴۶.
- ۳- حسن پیرنیا، ایران باستان، تهران، انتشارات دنیای کتاب، ج ۱.
- ۴- اردشیر خدادادیان، هخامنشی ها، تهران، نشر به دید، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- ۵- عبدالحسین زرکوب، تاریخ در ترازو، تهران، نشر امیرکبیر.
- ۶- علی سامی، تمدن هخامنشی، ۱۳۴۱، ج ۱.
- ۷- چارلز هیگ نت، لشکرکشی خشایارشا به یونان، ت: خشایار بهاری، تهران، نشر کارنگ، ۱۳۷۸.
- ۸- عزیزالله بیات، شناسایی منابع و مأخذ تاریخ ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۹- پی یربریان، تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ت: دکتر مهدی سمسار، تهران، انتشارات زریاب، چاپ سوم، ۱۳۷۹.
- ۱۰- شاپور شهبازی، کوروش بزرگ، تهران، انتشارات دانشگاه پهلوی، ۱۳۴۹.
- ۱۱- محمد داندماایف، ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی، ترجمه روحی ارباب، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.